

## درس ۱۰

فصل شکوفایی<sup>۸۴</sup> ← دری به خانه خورشید، سلمان هراتی

قالب شعر: غزل نمادین

درونمایه: عرفان، تلاش و امید به پیروزی

سلمان هراتی بابه‌ری گیری از نمادهایی چون خورشید، دریا، رود، باغ و... به باورهای انقلابی و جبهه روشنی می بخشد.

• دیروز اگر سوخت ای دوست، غم برگ و بار من و تو امروز می‌آید از باغ، بوی بهار من و تو

قلمرو زبانی: سوخت: فعل ماضی ساده در معنی متعدی «سوزان». جمله سه جزئی است. غم، برگ و بار من و تو را سوخت/ دوست: منادا/ دیروز و امروز: قید زمان  
 قلمرو ادبی: تضاد: دیروز و امروز/ تشخیص: غم سوخت. / مراعات نظیر: برگ و بار و سوخت؛ بهار، باغ و برگ / برگ و بار: استعاره از آرزوها و امیدها/ بوی می آید: حسن آمیزی/  
 بهار: استعاره از پیروزی و انقلاب/ واج آرایی: صامت «ب» بار و بهار: جناس ناهمسان افزایشی  
 قلمرو فکری: ای دوست، اگر غم ظلم و ستم، دیروز برگ و بار من و تو را سوزاند [هراسی نیست؛ چرا که] امروز بوی بهار پیروزی به مشام می رسد.  
 ارتباط معنایی: با: بعد نومییدی بسی امیدهاست از پس ظلمت بسی خورشید هاست مولوی

• آنجا در آن برزخ سرد در کوچه های غم و درد غیر از شب آیا چه می دید چشمان تار من و تو؟

قلمرو زبانی: برزخ: در لغت یعنی فاصل میان دو چیز، چنانکه میان دنیا و آخرت را برزخ میگویند؛ در اینجا فاصل میان دوران طاغوت و انقلاب اسلامی، یعنی دوران گذر.  
 کاربرد دو کلمه پرسشی در یک جمله اشتباه نگارشی است. آیا، چه؟/ کل بیت یک جمله است.  
 قلمرو ادبی: بیت استفهام انکاری دارد./ برزخ سرد: استعاره از ایران استبداد زده/ شب: نماد ظلم و ستم/ کوچه های غم و درد: اضافه تشبیهی/ غم و درد: مشبه، کوچه: مشبه به/  
 مراعات النظر: شب و تاریکی/ واج آرایی: صامت «د» سرد و درد: جناس ناهمسان اختلافی/ سرد: ایهام دارد: ۱- سرد ۲- بی روح و افسرده  
 قلمرو فکری: در آن سرزمین همچون برزخ در آن کوچه هایی که یادآور غم و درد ما بود، چشمان من و تو جز ظلم و ستم چه چیز را دیده بود؟ هیچ چیز.  
 ارتباط معنایی: با: آیا در این زمان پر از بن بست، با این سکوت و تیرگی یکدست سوسوی دوردست چراغی هست، در انتهای این شب بی هنگام؟

• دیروز در غربت باغ من بودم و یک چمن داغ امروز خورشید در دشت، آینه دار من و تو

قلمرو زبانی: بیت سه جمله دارد. دیروز من... بودم و یک چمن داغ بود. [حذف فعل بود به قرینه لفظی] / امروز... آینه دار من و تو است. [حذف فعل است به قرینه معنوی] /  
 دیروز و امروز: قید زمان / یک چمن داغ: با داغ بسیار. چمن در اینجا «میمز» واقع شده، وابسته وابسته. آینه دار: در اینجا و به ویژه در ادبیات معاصر یعنی انعکاس دهنده.  
 قلمرو ادبی: دیروز و امروز: تضاد/ خورشید: استعاره از انقلاب و حرکت/ دشت: استعاره از وطن/ خورشید آینه دار: تشبیه/ باغ و چمن و دشت: مراعات النظر  
 قلمرو فکری: دیروز در غربتی باغ خزان زده بودم و پر از داغ و حسرت بودم اما امروز خورشید پیروزی در دشت طلوع کرده که همه جای وطن آینه دار من و تو و تجلی حضور ما خواهد بود.

• غرق غباریم و غربت، با من بیا سمت باران صد جویبار است اینجا، در انتظار من و تو

قلمرو زبانی: بیت سه جمله است.  
 قلمرو ادبی: واج آرایی صامت «غ» / باران: نماد رویش و سبزی/ جویبار: نماد حرکت/ مراعات نظیر: جویبار و باران  
 قلمرو فکری: پر از غربت و غبار باغ خزان زده هستیم نیاز به بارانی داریم که خود را شنست و شو دهیم. جویباران بسیاری منتظر ماست. ← ما دچار پراکندگی هستیم؛ به جویبار وحدت بپیوندیم.

• این فصل فصل من و توست فصل شکوفایی ما برخیز با گل بخوانیم اینک بهار من و تو

قلمرو زبانی: مصرع اول دو جمله است.  
 قلمرو ادبی: مراعات النظر: فصل، شکوفایی، گل و بهار/ بخوانیم با گل: تشخیص و استعاره مکنیه  
 قلمرو فکری: این دوره، فصل شکوفایی من و توست که به انتظار بهار بوده ایم. برخیز هم نوا با گل نغمه سرایی کنیم که بهار من و تو می آید.

• با این نسیم سحرخیز، برخیز اگر جان سپردیم در باغ می ماند ای دوست، گل یادگار من و تو

قلمرو زبانی: یادگار: واژه دو تلفظی/ نسیم سحرخیز: ترکیب وصفی: صفت فاعلی مرخم/ می ماند: مضارع اخباری، جاوید است.  
 قلمرو ادبی: مراعات نظیر: نسیم، گل و باغ/ جان سپردن: کنایه از مردن / گل: استعاره از انقلاب و تجلیات آن، خاطرات و مبارزه/ نسیم: نماد حرکت  
 قلمرو فکری: همراه با این نسیم سحرگاهی برخیز [قیام کن] و همراه شو. اگر در این راه مبارزه مردم [هراسی نیست]. ای دوست، گل به یادگار از من و تو خواهد ماند.  
 ارتباط معنایی: با: ز خورشید و از آب و از باد و خاک نگرود تبه نام و گفتار پاک فردوسی

• چون رود امیدوارم، بی تابم و بی قرارم من می روم سوی دریا، جای قرار من و تو

قلمرو زبانی: مصرع اول سه جمله است.  
 قلمرو ادبی: چون رود: تشبیه/ رود و دریا: مراعات النظر  
 قلمرو فکری: مانند رود که امید رسیدن به دریا را دارد من نیز امید رسیدن به دریا را دارم که به یکدیگر بپیوندیم.  
 ارتباط معنایی: با: ز دور آبی دریای عشق پیدا شد چو رود زمزمه کردیم و یک نفس رفتیم هراتی

## گنج حکمت<sup>۸۷</sup> تیرانا ← مهرداد اوستا (محمد رضا رحمانی)

پیام حکایت ← اوستا در «تیرانا» ستایشگر طبیعت و زیبایی های آن است و دل چرکین از همه دنیای مدرن، انسان ها را دوباره به طبیعتی فرا می خواند که در میان سرگشتگی های زندگی مدرن امروز به فراموشی سپرده شده است.

محمد رضا رحمانی ← مشهور به «مهرداد اوستا» شاعر خوشذوقی که به نام «رعنا» تخلص می کرد.

تیرانا ← فرزندی خیالی است که برخی از نویسندگان در عرصه نویسندگی، برای خود خلق می کنند و با او به گفت و گو می نشینند و مضامین نوشتار خود را در قالب این گفت و گو می ریزند.

تیرانا! من از طبیعت آموختم که همانند با درختان بارور — بی آنکه زبان به کمتر داعیه ای گشاده باشم — سراسر کرامت باشم و سراپا گشاده دستی. بی هیچ گونه چشم داشتی به سپاسگزاری یا آفرین. تو نیز تیرانا! گشاده دستی و کرامت را از درختان میوه دار بیاموز و از بوستان و پالیز که به هر بهار سراپا شکوفه باشی و پای تا سر گل و با هر تابستان از میوه های شیرین و سایه دلپذیر، خستگان راه را میزبانی کریم باشی و پای فرسودگان آفتاب زده را نوازشگری درمانبخش دردها. نه همین مهربانی را به مهر که پاداش هر زخمه سنگی را دستهای کریم تو میوه ای چند شیرین اینار کند. تو اگر آن مایه کرامت را از مادر به میراث می داشتی، می بایست همانند با درختان بارور، بخشندگی و ایثار را سراپا دست باشی؛ سپاس خورشید را که هر بامداد بر سر تو زرافشانی می کند و ابر، گوهر تیرانا! اگرم هیچ در سرنوشت از آزادی بهره ای باشد، همینم از آفریدگار سپاسگزاری بس که بدین سعادت رهمنون بود تا هرگز فریب آزاده مردم را از خویشتن بتی نسازم.

### قلمرو زبانی:

داعیه: خواهش و اراده و در متن درس، ادعا / گشاده باشم: ماضی التزامی / کرامت: سخاوت، جوانمردی، احسان، بزرگواری / پالیز: بوستان و در متن، با بوستان رابطه معنایی مترادف دارد. / خستگان را و آفتاب زده را: در کاربرد حرف اضافه برای آفتاب زده: صفت مفعولی / نوازشگر: صفت فاعلی / درمانبخش: صفت فاعلی / مهربانی را و هر زخمه سنگی را: در کاربرد حرف اضافه برای میوه های چند شیرین: چند: صفت مبهم / و ابر، گوهر: ... [بخشی از] فعل به قرینه لفظی حذف شده است. [گوهر افشانی می کند] / زرافشانی کردن: نور پراکندن خورشید / م در اگرم و همینم: ضمیر جهشی، اگر در سرنوشتم ... و همین از آفریدگارم ...

### قلمرو ادبی:

زبان به چیزی گشودن کنایه از سخن گفتن / گشاده دستی: کنایه از سخاوت داشتن و بخشش کردن / چشم داشت: کنایه از توقع و انتظار داشتن / از درختان ... بیاموز: استعاره مکنیه و تشخیص / مراعات نظیر: بوستان، گل، شکوفه، بهار، درختان و ... پای تا سر: کنایه از همه وجود / مادر: استعاره از طبیعت / زر استعاره از نور زرین خورشید / گوهر: استعاره از باران / مراعات النظر: خورشید، بامداد و ابر / دست باشی: به کنایه بخشنده باشی. / از خویشتن بت ساختن: کنایه از مغرور شدن /

### قلمرو فکری:

- بند با بیت زیر ارتباط معنایی دارد: گشاده دار دل و دست را که لنگر سنگ
- ازین دو شیوه شود یادبان فلاخن را صائب
- ز خویشتن بتی نسازم: از احساس و علاقه مردم آزاده، نسبت به خود، سوءاستفاده نکنم و خود را در نگاه آنها بزرگ نگردانم (چون بتی مایه پرستش قرار ندهم).
- نویسنده از خدای شاکر است که سعادت بزرگی به او بخشیده تا با تعریف و تمجید مردم به خود مغرور نگردد.